

دین و تمدن

مجید یاریان

دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه اصفهان

چکیده

در این مقاله به بررسی مفهوم «دین» و «تمدن»، نسبت و رابطه این دو با یکدیگر و تبیین نقش «دین» در تکوین «تمدن» پرداخته شده است. چنان که می‌دانید «دین» حقیقتی متعالی و مجموعه‌ای از قوانین و برنامه‌هاست که غایت آن تکامل و کامیابی بشر است. «تمدن» نیز مقوماتی دارد که اگر این مقومات، موجود باشند، «تمدن» پدیدار می‌گردد. گروهی از بشر در قالب یک «اجتماع»، حول یک محور «عقلانیت»، گرد هم می‌آیند و در راستای سعادت خویش، مدارج ترقی و کمال را یکی پس از دیگری می‌پیمایند.

رشد «فرهنگ»، تربیت انسانی، خردمندی، اخلاق متعالی، تشکیل حکومت، گسترش علوم، فنون، ادبیات و هنر و بسط امنیت و آزادی همگی از عوامل سازنده «تمدن» به شمار می‌آیند. اکنون باید به بررسی نقش «دین» در فراهم آوردن مؤلفه‌های تمدن ساز و تاثیر آن در توسعه تمدن بشری پرداخت.

ادیان آسمانی بخصوص دین مبین اسلام در جمیع این جهات، برنامه های تعالی بخش و سازنده ای ارائه کرده اند و ثمربخش بودن آموزه های دینی در عرصه اعتلای «تمدن» در طول تاریخ تمدن دینی به اثبات رسیده است. بدون شک نمی توان این حقیقت را انکار کرد که ادیان الهی مادر تمدن ها هستند و بزرگترین تمدن ها در دامان ادیان آسمانی رشد و بالندگی یافته اند. روح و باطن «تمدن»، «فرهنگ» و باطن و حقیقت «فرهنگ»، معنویت و گرایش دینی است. بنابراین «دین» نه تنها تعارضی با «تمدن» ندارد بلکه عاملی اساسی در بنا و قوام «تمدن» است.

واژه های کلیدی: دین، تمدن، فرهنگ، عقلانیت و اجتماع.

مقدمه

در ارتباط با مقوله «دین» و «تمدن» و رابطه این دو با یکدیگر، همیشه در نزد اصحاب اندیشه، مباحث و پرسش های فراوانی مطرح بوده و هرکس به طریقی درصدد پاسخ دادن به این پرسش ها بر آمده است آیا «دین» با «تمدن»، سازگاری دارد؟ آیا در جهت پیشبرد جوامع و ترقی و تعالی ملل، می توان به دین تمسک جست؟ نقش دین در تحقق تمدن تا چه حد واجد اهمیت است؟ و در یک کلام، آیا دین تمدن ساز است یا تمدن سوز؟ برای پاسخ به این پرسشها، ابتدا باید تعریف جامعی از هر یک از این دو مقوله (دین و تمدن) ارائه کرد و لوازم هر یک را به درستی شناسایی نمود.

موضوع «دین» همواره یکی از ارکان «تمدن» به حساب آمده است. با مطالعه شرح حال هر تمدن و جامعه پی می بریم که رد پایی از اصول دین (خدا، پیامبر و معاد)، در اکثر تمدن ها به چشم می خورد. چه تمدن های بزرگ باستانی، مانند تمدن یونانی، مصری، رومی و ایرانی و چه تمدن های کوچک بابلی، کلدانی و فنیقی (۹/ص ۱۲۰).

فلاسفه معتقدند که انسان مفسور به «تمدن» است (الإنسانُ مدنیٌّ بطبعه) و بطور فطری، مقامات تمدن را می پیماید. «تمدن» فقط کمال مادی نیست بلکه وصول به کمال اخلاق و ملکات انسانی نیز هست. اگر تکامل معنوی و کمال ابدی مد نظر باشد، در آن صورت، نقش «دین» و مجاهدات پیامبران را در گسترش این مدنیت در خواهیم یافت.

این کار مشکلی است که برای «تمدن» یک واضع یا مخترع تصور کنیم؛ زیرا تمدن سازی فرآیندی تدریجی بوده است. اما از آنجا که انبیای الهی و ادیان توحیدی، گویای یک دعوت بوده‌اند، با ظهور آنها این حرکت تدریجی، شتابی جهش مانند به خود گرفته است. از آن جهت که پیامبران، بنیانگذار ایمان و اخلاق بوده‌اند، در سایه رسالت آنها، انسانها نوعی الفت و اطمینان نسبت به یکدیگر پیدا می‌کردند و این همزیستی مسالمت آمیز، شرط ایجاد و بقای «تمدن» است. از این رو باید پیامبران را سازندگان اصلی تمدنها دانست.

«دین» پایه تمدنهاست؛ تمدنها حول یک محور «عقلانیت»، حرکت می‌کنند که آن عقلانیت، غالباً عقلانیت دینی است. قطعاً نمی‌توان کنمان کرد که تمدنها نیز در رشد و بالندگی ادیان بستر مناسب را فراهم کرده‌اند؛ ولی دین زاینده تمدن نیست. این ادیان (بخصوص ادیان الهی) هستند که مادر تمدنها می‌باشند. بنابراین در اولین مرحله باید یک «عقلانیت» پایه، محور عمل قرار گیرد، دوم این که گروه و جماعتی حول آن عقلانیت «اجتماع» کنند و در مرتبه سوم برای بقای این اجتماع، مؤلفه‌هایی مورد نیاز است که قوام و ثبات و توسعه آن اجتماع، منوط و مربوط به آن مؤلفه‌هاست. این مؤلفه‌ها با توجه به تعاریف مختلفی که از تمدن، ارایه خواهند شد عبارتند از: حکومت، علم، اخلاق، فرهنگ (که هنر، ادبیات و آداب و رسوم مختلف را نیز در بر می‌گیرد)، امنیت، عدالت، آزادی و دیگر مؤلفه‌ها.

بعد از اتمام این مقدمه، ابتدا تعریف «دین» و «تمدن» و هدف و غایت آن تشریح می‌گردد. پس از تبیین ماهیت و ساختار «دین» و «تمدن»، مقومات و مؤلفه‌های سازنده تمدن، جداگانه مطرح خواهد گردید و تاثیر و نقش دین در هر یک به اختصار، بیان خواهد شد.

۱- تعریف دین

تبیین ماهیت «دین» و تعریف آن کار ساده‌ای نیست (چه در تعریف دین و چه تمدن، با معرکه‌ای از آراء روبرو هستیم). واژه «دین»، واژه‌ای عام است که هم ادیان آسمانی و هم ادیان غیر الهی را در بر می‌گیرد؛ چنان که پیامبر اسلام (ص) خطاب به کافران می‌فرماید: «لَکُم دِینُکُم و لِي دِین» (کافرون: ۶)، دین شما برای خودتان و دین من از آن خود من.

ولی در یک نگاه «دین» عبارتست از: برنامه ها و مقرراتی که برای هدایت و راهنمایی افراد بشر تعیین گردیده که خود شامل اصول و فروعی است؛ این مقررات زمانی کامل است که هر سه بعد وجودی انسان (بعد عقلی، بعد احساسی و بعد جسمی) را در بر بگیرد. بنا براین دین نیز باید مشتمل بر سه مرحله باشد:

مرحله اول دین، اصول عقاید است که بعد عقل و ادراک آدمی را شامل می شود.
مرحله دوم دین، اخلاق است که مشتمل بر بعد غرایز، عواطف و احساسات آدمی است.
مرحله سوم دین، فروع و احکام آن است که حاکی از بعد جسمی و اعضاء و جوارح انسان است.

دین کامل دینی است که تمام شئون وجودی آدمی را در بر بگیرد (۱۳/ ص ۱۲۰ و ۱۲۱).
گرایش دینی تحمیلی نیست، دین، در واقع یک جوشش و کشش درونی نسبت به امر متعالی است. خداوند در قرآن کریم، به فطری بودن دین و بدون تبدیل و تغییر بودن آن اشاره کرده است: « فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ » (روم: ۳۰)، پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی دین کن؛ با همان سرشتی که خداوند، مردم را بر آن سرشته است؛ آفرینش خدای، تغییر پذیر نیست، این است همان دین پایدار
«علامه طباطبایی» در تفسیر خویش در ذیل این آیه، بر این مطلب اذعان دارد که دین، چیزی جز سنت حیات و راه و روش نیل به سعادت نیست و هیچ انسانی غایتی جز سعادت ندارد. همچنانکه تمام مخلوقات به طور فطری به سوی سعادت و تعالی خویش هدایت شده اند، انسان نیز مفطور به فطرتی است که او را به سوی تکمیل نواقص و رفع حوائجش رهبری نموده و او را به راه معینی رهنمون می گردد که راهی جز آن، او را به این غایت نمی رساند و این راه فطری، همان راهی است که دین در مقابل او گشوده است (۱۱/ ج ۳۱، ص ۲۸۶ و ۲۸۷).

بنابراین در یک نگاه کلی، «دین» یک نظام ارزشی، یک منظومه فکری و مجموعه ای از اعتقادات، باورها، ایمان مذهبی و احکام و فروعست که نقش هدایت انسان، در راه وصول به سعادت و تکامل را بر عهده دارد.

۱- « لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ... »، در پذیرش دین، اجباری نیست. (بقره: ۲۵۶).

۲- تعریف تمدن

«واژه تمدن، از کلمه مدینه عرب یعنی شهر آمده و ظاهراً مبین شیوه زندگی و جامعه شهری است... و سه مفهوم دارد:

۱- به سوی عقل و انسانیت گراییدن.

۲- نظم دادن به امور زندگی.

۳- به اخلاق و خصایص شهری کشیده شدن» (۳/ص ۴۲۹).

تمدن در اصطلاح، به معنای مجموعه نهادها و سازمان‌های اجتماعی، شرایط و روابط اقتصادی، فرهنگی، تولیدی، دینی، هنری و ادبی در جامعه تطور یافته، به کار رفته یا به عبارت عام تر، مجموعه اندوخته‌های مادی و معنوی انسان در یک جامعه تطور یافته را تمدن می‌گویند (همان، ص ۴۳۰).

اصطلاح فرنگی آن (civilization) است؛ یعنی: متخلق شدن به آداب و اصول اجتماعی شهری. تجمع افراد، بسط خانواده‌ها و تکثیر نفوس، امکانات رفاهی و دفاعی و اسباب ترقی را از طریق هماهنگی و تقسیم وظایف و رقابت بهبود می‌بخشد. بنابراین به منظور تامین آسایش و پیشرفت، مراکز تجمع توسعه یافته‌اند و این هماهنگی و همزیستی وضع قوانین و آدابی را موجب شده است. تا «اجتماع» و تمرکز انسانها نباشد تمدنی حاصل نمی‌شود. این تجمع مشکلاتی را در زمینه بهداشت، انتظامات و ارتباطات ایجاد می‌کند و در نتیجه اسباب اکتشاف، اختراع و ترقی را فراهم می‌آورد و حل این مشکلات مستلزم ابتکار، نظم و مدیریت است. این تجمع انسانهاست که باعث رونق و رفاه زندگی و وضع مقررات عمومی و آداب فردی می‌شود (۵/ص ۸ و ۹).

متفکرین اجتماعی معتقدند که تمدن ترکیبی است از چهار عنصر امنیت، فرهنگ، نظم^۱ و آزادی (۷/ص ۲۱).

۲- نظم و ارتباط شگفت‌انگیز دقیقی در تمام پدیده‌های هستی اثر دارد که از ماوراء نشأت گرفته است. اگر انسان به چنین نظمی در عالم معتقد باشد که دامنه آن تا ماوراء کشیده شده، دچار زشتی و ناهنجاری نخواهد شد. سفارش امیر المؤمنین (ع) به نظم در امور (أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَنُظْمِ أَمْرِكُمْ) نشانه‌ای از ارکان تمدن انسانی و ارمغان رسولان آسمانی است (۵/ص ۳۲ و ۳۳).

اگر بخواهیم از تمدن ملتی صحبت کنیم باید راجع به وسعت، ثروت، فرهنگ و وسایل پیشرفت آن گفتگو کنیم؛ در این صورت موضوع بحث ما تاریخ علم و ادب و صنعت و لوازم آن یعنی آموزشگاهها، کتابخانه ها، اجتماعات، دولت، رفاه عمومی، فرهنگ و آداب و رسوم اجتماعی و علل و عوامل شیوع آن خواهد بود (۱۰/ص ۶).

هر تمدن ظاهر و باطنی دارد. ظاهر تمدن را به چشم می بینیم و آن عبارتست از: ثروت، قدرت، صنعت، تجارت، علم، ادب و قوانین و رسوم اجتماعی. اما حقیقت و باطن تمدن در راستای خوبی یا بدی و خوشبختی یا تیره بختی کسانی که در پرتو آن تمدن زندگی می کنند استنباط می شود (همان /ص ۲۱۸).

۳- بررسی نقش دین در توسعه تمدن

با توجه به تعاریف ارائه شده از «تمدن»، ارکان شکل دهنده تمدن را می توان اجمالاً در هفت مورد زیر طبقه بندی نمود:

۱- اجتماع و قوانین اجتماعی

۲- عقلانیت فردی و جمعی

۳- حکومت و دولت

۴- علوم و فنون

۵- فرهنگ و تربیت

۶- امنیت و عدالت

۷- آزادی و تسامح

با توجه به این که دین، نقش هدایت انسان در جمیع ابعاد وجودی او را بر عهده دارد، باید دید چه نقشی در پدید آوردن هر یک از این مؤلفه ها ایفا می کند.

۱- در ارتباط با این که دین چه تأثیرگذاری در ثروت و اقتصاد دارد و چه راهکارهایی در مسیر تعدیل ثروت، عدالت اقتصادی و حل مشکلات مالی ارائه می دهد، این کتاب جهت مطالعه، معرفی می گردد: موسوی غروی، محمد جواد. خورشید معرفت، جلد دوم، پیرامون اقتصاد و تعدیل ثروت مأخوذ از قرآن و کلمات نبی و آل عصمت علیهم الصلوٰة والسلام.

۳-۱ - اجتماع و قوانین اجتماعی

چنان که اشاره شد، بر پایی «اجتماع»، اولین و مهمترین عامل در ایجاد تمدن‌هاست. انفصال و جدایی بین مدنیت و مذهب ممکن نیست، زیرا تمدن وابسته به اجتماع است و اجتماع، نیازمند به اتحاد و اتحاد، محتاج به اشتراک در عقیده و تبعیت از آن عقیده است.

«فوستل دوکولانژ» فرانسوی که برای اولین بار، تاریخ را پا به پای عقاید، حالات و روحیات مردم مطالعه کرده، بر این باور است که: «تمدن چیزی جز تشکیل هیات اجتماعی با معتقدات و مقررات حکومتی و آداب مربوطه نیست». فشرده سخن او در کتاب «تمدن قدیم» در پنج مورد خلاصه گردیده است:

- ۱- تمدن و اجتماع بشری از قدیم‌ترین مراحل، زاینده و متأثر از مذهب بوده است.
 - ۲- اجتماع یا تمدن از یک طرف و مذهب از طرف دیگر پا به پای هم پیش رفته‌اند.
 - ۳- توسعه تمدن و اجتماع، احتیاج به عقاید مذهبی مشترک دارد.
 - ۴- در سایه اشتراک در عقیده و پرستش است که دشمنی‌ها مرتفع و اتحاد و ائتلاف در جهت تاسیس دولت مردمی امکان‌پذیر می‌گردد.
 - ۵- با ظهور مسیح، عامل دشمنی میان ملل که مانع تاسیس دولت واحد جهانی بود، شکسته و روح آزادی دمیده شد. دلیل اینکه مسیحیت نتوانست حکومتی واحد از ملتهای مختلف بسازد، گمراه شدن آن به تثلیث و قیاس به نفسهای بشری بود.
- آنچه آرزوی «دوکولانژ» بود هفت قرن پس از مسیح روی داد. هنوز چهارده سال از بعثت نگذشته بود که قبیله‌ها و قریه‌ها تبدیل به مدینه شدند. ده سال پس از هجرت، شبه جزیره عربستان کشوری واحد و متحد گشت و یک قرن پس از رحلت پیامبر اسلام (ص)، دولت بزرگی متشکل از عرب و ایرانی و افریقایی و ترک بر آسیا و اروپا و آفریقا سایه افکند (۵/ ص ۲۲-۲۰).
- مهمترین نقشی که اسلام در ایجاد «تمدن» و بسط آن ایفا کرد، برقراری تفاهم، تعامل و سازش میان ملیت‌های مختلف از یک طرف و احتراز از تعصب، تفرقه و نژاد پرستی میان فرق گوناگون از طرف دیگر بود. ارتباط، تبادل آرا و ترکیب که از عناصر مؤثر تمدنند، مستحکم گردید و انسان‌ها از هر قومیت و نژاد، مبدل به جامعه‌ای همجنس گردیدند که حول محور اسلام

متمرکز بودند. مرکز ثقل این نظام قرآن بود که شرق و غرب را معتبر نمی دانست. در ابتدا، پایه و اساس نظام قبیله‌ای محکوم و مردود شد و با آمدن اسلام، تعصبات خانوادگی و قبیله‌ای، جای خود را به ایمان مذهبی داد که جامعه اسلامی بر پایه آن تشکیل گشت و رشد یافت.

در قرآن کریم نیز آیات بسیاری بر پایداری و برقراری اجتماع انسان‌ها تأکید می‌کند و راه ثبات جامعه را صلح و همزیستی و عدم تفرقه و اعتلا طلبی می‌داند که به اختصار به چند مورد آن اشاره می‌شود^۱:

۱- قرآن همه انبیای الهی را بندگان خدا و مساوی می‌داند: «وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَ لَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ» (نساء: ۱۵۲)، و کسانی که به خدا و فرستادگان او ایمان آورده، جدایی و تمایزی بین هیچ یک از آنها قایل نشده اند پاداش عملشان را خواهیم داد رسالت پیامبر اسلام (ص) را نیز با رسالت سایر پیامبران، یکسان می‌داند: «مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ» (فصلت: ۴۳)، به تو چیزی گفته نمی‌شود جز آنچه به پیامبران پیش از تو گفته شده است.

۲- از تفرقه و جدایی بین مسلمین نهی می‌کند: «... وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِعَابًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» (روم: ۳۱ و ۳۲)، از مشرکین نباشید، آنهایی که دین خود را پراکنده کرده و به صورت گروه‌ها و دسته‌هایی در آمدند که هر کدام به آنچه نزد خود دارند دلخوش گردیدند.

مشرکین، اساس دین خود را بر هوا و هوس نهاده اند و اگر اساس دین هوا و هوس باشد دین خدا باسیر هواها و پایه پای آنها سیر می‌کند و تفرقه بر می‌انگیزد. در این باب، هیچ تفاوتی میان دین حق و دین باطل نیست؛ دین حق نیز اگر اساسش بر هوا و هوس باشد، باطل است (۱۱/ج ۳۱، ص ۲۹۲ و ۲۹۳).

۳- توجه اهل کتاب را به جای اختلافات، به مشترکات جلب می‌کند: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَنْ لَا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا» (ال عمران: ۶۴)، به اهل

۱- غیر از آیاتی که بدانها اشاره خواهد شد، آیات دیگری نیز بر این مدعا تأکید دارند: (بقره: ۱۳۰)، (عنکبوت: ۴۵)، (انعام: ۱۶۰)، (نساء: ۱۲۳)، (مائده: ۷۳)، (قصص: ۳) و ...

کتاب بگو بیاید در جهت کلمه ای که بین ما و شما مشترک است توافق کنیم و آن این که جز خدا کسی را بندگی نکرده چیزی را با او شریک نسازیم. در این آیه، اهل کتاب بطور عموم، مورد خطاب قرار گرفته‌اند و در حقیقت دعوتی است که در آن اهل کتاب به اجتماع بر معنای کلمه توحید و همراهی یکدیگر در عمل به آن فرا خوانده شده‌اند. تورات، انجیل و قرآن، همگی در دعوت به کلمه توحید و عمل بر اساس آن مشترکند (۱۱/ج ۶، ص ۹۴).

۴- هر کس را چه اهل کتاب باشد چه نباشد، در صورت طغیانگری، مشمول عذاب می‌داند: «لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِيَّ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَى بِهِ...» (نساء: ۱۲۳)، نه به دلخواه شماست و نه به دلخواه اهل کتاب؛ هر کس کار بد کند کیفرش را خواهد دید.

چنان که حکایت کرده‌اند، مؤمنان از پیامبر می‌خواستند که در نزاعها و مشاجرات، جانب ایشان را مراعات نماید و آنگونه که قرآن نقل می‌کند، اهل کتاب نیز چنین بوده‌اند. ملاک، آرزوی مسلمانان یا اهل کتاب نیست. بلکه حقیقت دایر مدار عمل شماست. اگر عمل خیر باشد، جزای آن خیر است و اگر شر باشد جزای آن نیز شر خواهد بود (۱۱/ج ۹، ص ۱۳۷).

۵- با هر نوع برتری جویی و گردنکشی مخالف است: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فِسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (قصص: ۸۳)، چنین است سرای آخرت؛ آن را برای کسانی که در پی گردن‌فرازی و فسادانگیزی در زمین نباشند، مقرر داشته‌ایم و سرانجام از آن پرهیزکاران است. مراد از گردن‌فرازی، استکبار بر بندگان و مقصود از فساد انگیزی، رواج گناه است و چون شرایع الهی و تکالیف او بر انسان، بر اساس فطرت و نهاد انسان و موافق با نظام اتم و احسن حیات است، هر معصیت و فساد در زندگی بشر تاثیر سوء خواهد گذاشت و از اینجا روشن می‌شود که علو خواهی و برتری جویی از مصادیق فساد است (۱۱/ج ۳۱، ص ۱۳۰ و ۱۳۱).

در زندگی مدنی باید نحوه وابستگی سازمان یافته بین انسان‌ها لحاظ شود و زندگی جمعی همواره مدنظر باشد و اصلاً تمدن را بدون رابطه بین انسان‌ها و زندگی جمعی آنها نمی‌توان تصور نمود. دین فقط رابطه انسان با خود و رابطه انسان با خدا را بیان نمی‌کند، بلکه رابطه انسان با انسان را هم تبیین می‌نماید «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» نظامی اجتماعی را تشریح می‌کند که همه انسان‌ها را در بر می‌گیرد. در سایه همین تعالیم بود که مسلمینی که در اقلیت زندگی می‌کردند، جامعه‌ای از

مسلمین سایر ملت ها محسوب می شدند که این جامعه اسلامی به تعبیر «توین بی» جامعه ای بالقوه جهانی بود و نه تنها شامل تمام سکنه جهان اسلام می شد، بلکه در واقع کل انسانیت را در بر می گرفت (۶/ص ۴۶۸). قرآن نه تنها عامل وحدت بشریت است، بلکه عنایت و اصرار در مبارزه با اختلافات و تخصصات دارد که نتیجه آن تشکیل دولت جهانی و تمدن عظیم انسانی است. به اعتقاد «دوکولانژ»، کثرت خدایان و اختصاص یافتن آنها به خانواده ها و قبیله ها، عاملی در ایجاد دوگانگی میان انسانها بود که با ظهور مسیح و دعوت به خدای یگانه، این عامل تفرقه نیز نابود گشت (۵/ص ۲۶).

۳-۲ - عقلانیت فردی و جمعی

برای شکل گیری یک تمدن، ابتدا باید یک «عقلانیت» موجود باشد؛ سپس گروهی به آن عقلانیت بگروند و آن را پایه زندگی خویش قرار دهند. دینی می تواند پایه تمدن باشد که فضای عقلانیت را مهیا کند و عقلانیت آن قابل اتکا باشد. بنابراین به صرف تجربه شخصی و روانی نمی توان اکتفا کرد.

امیر المؤمنین در رابطه با ارسال پیامبران الهی می فرماید: «فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَائَهُ لِيَسْتَأْذِنُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِم بِالْبَلِيغِ وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ وَيُرُوهُمْ الْآيَاتِ الْمَقْدِرَةَ» (نهج البلاغه: خطبه ۱)، خداوند پیامبران را برانگیخت و رسولان خود را پی در پی اعزام کرد تا وفا داری به پیمان فطرت را از آنها باز جویند و نعمتها ی فراموش شده را به یاد آرند و با ابلاغ احکام الهی حجت را بر آنها تمام نمایند و توانمندیهای پنهان شده عقل را آشکار سازند و نشانه های قدرت خدا را معرفی کنند.

وظیفه انبیاء تحریک و انگیزش خردها و برافروختن چراغ عقل و آگاهیست. در پرتو نیروی عقل انسان به مبدا الهی می پیوندد و پرده های جهل را پاره می کند و فساد و تبعیض و تفرقه را محو می سازد. این عقلانیت، در خدمت تمدن سازی و تولید علم و فرهنگ قرار می گیرد. تمدن به تعبیری، تحقق دستاوردهای عقل نظری و عقل عملی انسان است. دین واقعی، آنچه مربوط به واقع است، یعنی سعادت انسان را محقق می سازد.

دین اسلام بر بصیرت و آگاهی در جهت کشف حقیقت و انطباق با واقع تأکید بسیار دارد: « قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ... » (یوسف: ۱۰۸)، بگو این است راه من، با بینایی و بصیرت به سوی خدا دعوت می‌کنم. مراد از سبیل در آیه شریفه همان دعوت با بصیرت و یقین، به حقیقت عالم یعنی ایمان و توحید است. کسی که غافل از حقیقت و معرض از آیات خداست نمی‌تواند داعی بشر به سوی سعادت باشد (۱۱/ج ۲۲، ص ۱۵۱).

در اندیشه اسلامی، عقل و معرفت چه در ساحت فردی و چه جمعی، همواره باید محور عمل قرار گیرد. کتاب اصول کافی که یکی از بزرگترین مستندات شیعه است با « كِتَابُ الْعَقْلِ وَ الْجَهْلِ » آغاز می‌شود. در واقع پایه عقلانیت تمدن اسلامی در زمان پیامبر اسلام (ص) نهاده شد. اسلام عقلانیتی را ارائه می‌دهد که می‌توان اساس زندگی فردی و جمعی را بر آن استوار کرد. حقوق طبیعی انسان در اجتماع، امر به معروف و نهی از منکر، قضاوت، قوانین مجازات اسلامی و اقتصاد اسلامی به این عقلانیت قدرت و مشروعیت می‌بخشد.

در اسلام عقل به عنوان رسول باطنی مطرح شده است. وقتی عقل ملاک عمل قرار می‌گیرد حتما حاصل تمدنی در بر دارد. دینی که رکن اساسی آن «عقلانیت» است، تمدن آن هم بر پایه عقلانیت استوار می‌گردد. دلیل افول یک تمدن نیز انحراف از مسیر عقلانیت آن تمدن است. تمدن اسلامی در اوان ظهور، رشد وسیع و چشمگیری داشت، لیکن بدلیل انحراف از مسیر تفکر اسلامی، از دربار پادشاهان جائز و کوتاه اندیش، سر بدر آورد.

۳-۳ - حکومت و دولت

«ابن خلدون» بر این باور است که اجتماع بشری امری ضروری است و در هر اجتماع ناگزیر باید حاکمی باشد که مردم به او رجوع کنند. اگر فرمان این حاکم متکی بر شرع باشد، منافع آن هم در دنیا و هم در آخرت عاید می‌گردد، زیرا در احکام شریعت، هم مصالح عمومی و خصوصی و آداب زندگی فردی و جمعی نهفته است و هم قوانین پادشاهی و کشور داری (۴/ص ۵۸۹).

منشأ دولت‌های قدرتمند، اصول و عقاید دینی است که به وسیله نبوت و دعوت به حق حاصل می‌گردد؛ زیرا تشکیل کشورها و تمدن‌ها از راه غلبه و قدرت امکان‌پذیر است و این قدرت و غلبه از طریق تألیف قلوب مردم در جهت استقرار و انتشار دین خدا حاصل می‌گردد.^۱ اگر مردم شیفته دنیا و باطل‌گرا گردند، در مسیر کشمکش و اختلاف قرار می‌گیرند، ولی اگر به حق و راستی گرایند، نزاع و کشمکش از میان آنها رخت بر بسته، همکاری و تعاون، حاصل می‌گردد و دولت، رو به وسعت و عظمت خواهد رفت (همان / ص ۳۰۱).

دین اسلام بهترین و جامعترین قوانین رادر برقراری حکومتی متکامل و رشدیافته بازگو کرده است. معیارهای «حکومت»، برقراری عدل، نحوه ارتباط حکومت و مردم، شرایط زمامدار و حقوق متقابل میان حاکم و رعیت، به کرات در گزاره‌های اسلامی مطرح شده است. مطالعه تاریخی پیرامون حکومت قدرتمند و عدالت محور پیامبر عظیم الشان اسلام (ص) در مدینه و امیرالمؤمنین (ع) در کوفه، همچنین وصایای ایشان خطاب به زمامداران حکومتی در نهج البلاغه، توانایی و کارایی دین اسلام در استقرار بهترین نوع دموکراسی در جامعه اسلامی را به خوبی آشکار می‌سازد.

«ویل دورانت» چهار رکن اساسی را در ایجاد تمدن معرفی می‌کند: «پیش بینی و احتیاط در امور اقتصادی، سازمان سیاسی، سنن اخلاقی و کوشش در راه معرفت و بسط هنر» (ص ۸/۳)، که دین و شریعت می‌تواند چهار عنصر مذکور را تامین نماید؛ امیر المؤمنین (ع) در نامه خویش خطاب به مالک اشتر، برای اداره جامعه به چهار عامل اشاره می‌کند:

۱- «جَبَايَةُ خَرَاجِهَا»، سازماندهی مالی و جمع آوری خراج (امور اقتصادی).

۲- «جِهَادِ عَدُوِّهَا»، جلوگیری از تعرض دشمنان و جهاد با آنها (سازمان سیاسی).

۳- «اِسْتِصْلَاحِ اَهْلِهَا»، برقراری صلح و اصلاح امور مردم (سنن اخلاقی).

۱- جهان اسلام، در سال ۱۵۵۵ میلادی، از نظر سیاسی در سه امپراتوری بزرگ خلاصه می‌شد: امپراتوری ترکان عثمانی، در اطراف مدیترانه، امپراتوری صفوی در ایران و امپراتوری تیموریان در هند. در همین زمان، جنوب شرق اروپا در اختیار حکومت اسلامی قرار داشت. این توسعه جهان اسلام، نظیر توسعه آن تاشمال هند در نتیجه لشکر کشی‌های نظامی صورت گرفت و بطور کلی در هند و جنوب شرق اروپا، اکثر اقوام مغلوب، هنوز به اسلام نگرویده بودند. مع الوصف در قلب جهان اسلام، گرایش‌های توده‌ای به اسلام در قرن ۱۲ و ۱۳ م، اکثر غیر مسلمانان سابق این نواحی را تبدیل به اقلیت ناچیزی کرد و جهان اسلام، نه تنها با فتوحات، که با گرایش مردم بدان توسعه یافت (ص ۵۷۳/۶).

۴- «عمارَةُ بِلَادِهَا»، عمران و آبادانی شهرها (معرفت و بسط هنر)، (نهج البلاغه، نامه ۵۳). عوامل مذکور یک جهت گیری و معیار برای جامعه رو به رشد است و صد البته این موارد اموری مشترک بین سایر تمدنهای موفق نیز می باشد. به تعبیری می توان گفت: بزرگترین نهضتها، عظیم ترین حوادث، منظم ترین سازمانها و سودمند ترین تشکیلات همانهاست که به نام دین به وجود آمده و فعالیتهای اجتماعی اعم از نظری و عملی از دین و فکر مذهبی برخاسته است.

۳-۴ - علوم و فنون

«جرجی زیدان»، در اثر ارزنده خود «تاریخ تمدن اسلام»، علم را مهمترین و بزرگترین رکن فرهنگ و تمدن بشری می داند (۱۰/ص ۳۹۵). به عقیده جامعه شناسان، تمدن به معنای وضعیتی است که ملل در پرتو آن از دانشهای جدید و مترقی بهره مند می گردند. در واقع تمدن نقطه اوج ترقی ملتها در راه وصول به مقامات بلند علمی و فنی است (۷/ص ۱۹).

دین، مستقیماً مسایل علمی مانند فیزیک، شیمی و... را بررسی نمی کند. بلکه در جهت دهی بشر به سوی علم، مؤثر بوده افق فکری انسان را گسترش می دهد. برای مثال خداوند در قرآن کریم می فرماید: «... إِنَّ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ» (الرحمن: ۳۳)، اگر می خواهید در کرانه های آسمانها و زمین رسوخ کنید پس بکنید، تنها با قدرت و تسلط می توانید و با این بیان دامنه فکر و اندیشه و ابداع را تا نفوذ در آسمانها پیش می برد. دین اسلام توانایی اندیشیدن انسانها را تعطیل نمی کند. همه را مشارک در فهم می داند و انسانها را به علم و علم آموزی، تشویق می کند و با این مبنا باعث می شود که مسلمانها تولید کننده علم، فن و نظریه باشند.

لزومی ندارد که دین تمام ساحات تمدن را توضیح دهد. وقتی که مسلمانان با توجه به اسلام و گرایشات اسلامی خود تمدن می سازند و نظام سیاسی و علمی و... را توسعه می دهند و توانسته اند کانون تمدن باشند، پس این تمدن را می توان زاییده آن دین به شمار آورد؛ البته اقوام مختلف در توسعه تمدن اسلامی نقش داشته اند ولی آنچه که مایه این ترقیات علمی و پیشرفتها بود، در واقع، اسلام بود که با تشویق مسلمانان به علم و ترویج حیات علمی روح تساهل و تسامح با

اهل کتاب را جایگزین تعصبات نمود و بر خلاف کلیسا که رهبانیت را ترویج می کرد به بسط علم و صنعت پرداخت.

دین، بنیانگذار دانش و دانش موید دین است. علم صحیح و دین راستین، با هم پیوندی ناگسستگی دارند و در سایه یکدیگر سیر کمالی خود را ادامه می دهند. کسانی که دین و دانش را متناقض یا متضاد می دانند، بدون شک از ماهیت دین بی خبرند و باید بدانند که دین با جهل متعارض است، نه با دانش و فرهنگ. دین اسلام، علم آموزی را بر هر مسلمانی فرض دانسته و آن را خارج از انحصار گروهی خاص می داند. این توجه و اهتمام، در سیره رسول گرمی اسلام (ص) و خلفای اسلامی مشهود است.

ایشان برای اسیران جنگ بدر، مقرر فرمودند که در ازای تعلیم ده مسلمان آزادی خویش را باز یابند. «هارون الرشید» خلیفه عباسی دستور داد که در سراسر بلاد اسلامی در کنار هر مسجد، مدرسه ای بنا شود و «مامون» نیز در سال ۲۱۵ هجری، «بیت الحکمه» را با صرف بیش از دویست هزار دینار بنا کرد که انجمنی علمی، رصد خانه ای بزرگ و کتابخانه ای عمومی داشت و زبان شناسان آن برای توسعه فرهنگ و همگانی کردن دانش، کتابهای ارزنده یونانی، سریانی، هندی و فارسی را به عربی بازگرداندند (۱۲/ص ۴۸ و ۴۹).

مسلمانان، علوم مختلف را از یونانیان، مصریان و رومیان گرفتند و چیزهایی نیز بر آن افزودند. این ابتکارات در نقل و ترجمه تأثیرات مهمی بر انگیزش قریحه و نبوغ دانشمندان اسلامی داشت و تمدن اسلامی بر پایه آن، ساختار خویش را منسجم کرد. دسترسی مسلمانان به آثار ترجمه شده فلاسفه یونانی، متفکران اسلامی را بر انگیزت تا فلسفه یونان را با استفاده از مبانی اسلامی مورد بررسی قرار دهند. مسایل الهیات برای مسلمین شکافته شد و یکتا پرستی بی غل و غش اسلامی، مسلمانان را از تفاسیر فلسفی یونانی بی نیاز نمود.

پروفسور «N. Bamuate» مستشرق اروپایی، در کتاب «علم و صنعت در اسلام»، بارزترین جنبه علم در تمدن اسلامی را کثرت منابع آن می داند که از سراسر خاور میانه، ایران و یونان به دست آمده بود و دامنه آن تا کرانه های علم هندیان می رسید؛ بدین طریق، «علم» به کوششی بین المللی تبدیل شد و به غرب مسیحی نیز منتقل گردید. تمدن اسلامی باعث شد که

دانشمندان، محاسبات علمی و آزمایشگاهی را نیز در حیطه علم ارتقا دهند و سیستمهای علمی را طبقه بندی نمایند (۵/ص ۲۵ و ۲۶).

بطور کلی قرن سوم و چهارم هجری، قرن شکوفایی علمی تمدن اسلامی بود. به دستور مامون آثار فلسفی و علمی یونان، به زبان عربی ترجمه شد. مأمورین غیر عرب جهان اسلام، همه بر زبان عربی تسلط داشتند که بیشترین مترجمان قرن نهم میلادی، از میان همین گروه برخاسته بودند. پایگاههای علمی با تمام امکانات برای پژوهشگران نیز از خصوصیات برجسته این دوره است^۱ (۶/ص ۴۶۹).

۳-۵ - فرهنگ و تربیت

برخی تمدن و فرهنگ را مترادف هم تلقی کرده اند و دلیل آن، اشتراک موجود، میان این دو مفهوم است. « هر دو شامل زمینه های دینی، اخلاقی، روحی و فکری، زبانی، اقتصادی، فنی، هنری، زیباشناسی، قضایی، آداب و رسوم موروثی، معارف اجتماعی و میراث احساسی و عاطفی هستند » (۳/ص ۴۳۰).

تمدن هر عصر و منطقه با گرایشات ذهنی و روحی و اخلاقی آن، ارتباط تنگاتنگ و مناسبی نزدیک دارد. فرهنگ، مجموعه ای از سنتها، باورها، آداب و اخلاق فردی و اجتماعی است که وجه تمایز یک قوم با قوم دیگر است و تمدن حاصل تعالی فرهنگ و پذیرش جمعی آن فرهنگ می باشد. به همین دلیل، تمدن و فرهنگ دو متغیر وابسته به یکدیگرند. هر گاه افکار، حالات، روحیات و جنبه های اقتصادی و اجتماعی تغییر کند، تمدن نیز دگرگون خواهد شد (۱۴/ص ۱۹).

فرهنگ یک جامعه همواره در اخلاق، ارتباطات، زبان، ادبیات و هنر آن جامعه تجلی می یابد. بسیاری از هنرها که از مظاهر تمدنند مانند معماری، نقاشی، کاشی کاری و بنایی همگی ناشی از تفکر دینی است. حتی هندسه و حساب را به منظور تعیین مساحت معابد و یا موسیقی را برای خواندن اوراد مذهبی تکمیل و استوار نموده اند (۷/ص ۶۱).

۱- از جمله می توان به پایگاه علمی جندی شاپور در خوزستان اشاره کرد که یک پایگاه طبی نسطوری نیز بود.

در بستر تاریخ، بزرگترین شاعران و ادیبان، تربیت یافتگان مذاهب بوده اند. ایجاد شعر غنایی در اروپا، آزاد سازی قریحه شعری از قیود گذشتگان، عشق مقدس و روحانی و تجلی آن در قامت زن به عنوان یک حقیقت مطهر و داستانهای اخلاقی همگی از تأثیر گذاری ادب اسلامی عربی در شعر اروپا حکایت دارد. «فردوسی»، «نظامی»، «مولوی»، «سعدی»، «حافظ» و دیگر ادبای بزرگ پارسی گوی در مکتب اسلام، پرورش یافته و از جهت پیوند با دین، ماندگار شده اند. تربیت نیز زیربنای اخلاق و پایه اساسی فرهنگ است. رهبران الهی در محیطی فاسد به رسالت مبعوث شده اند تا مأمور تبلیغ دستورات الهی باشند و بشر را در راه ترقی و تکامل قرار دهند. قیام انبیاء، برای برقراری تمدن دینی و کنترل اخلاقی بوده و هدف مذاهب، تأمین و تضمین سلامت و سعادت دنیا و آخرت انسان می باشد و برنامه زندگی بشر نیز بر این مبنا تنظیم شده است. تربیت و تمرین انسان، از مهمترین رسالات انبیاست که این تربیت، در سایه اعتقاد به قیامت، مبارزه با ظلم و رعایت حقوق مردم اجرا می شود و اینها همه از اصول استوار تمدن است. قرآن کریم، هدف از ارسال رسل و انزال کتاب را تزکیه و تعلیم بشر می داند: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...» (ال عمران: ۱۶۴)، به یقین خداوند، نعمت را بر مؤمنان تمام نمود که پیامبری در میان آنان از خودشان برانگیخت، تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد.

«ویل دورانت»، دین را از آن جهت که باعث استحکام اخلاق و ترویج فرهنگ اخلاقی می گردد، از عوامل بسیار مهم در بنای تمدن بر می شمارد (۸/ص ۱۰۷).

۳-۶ - امنیت و عدالت

«دورانت» می گوید: «تمدن، زمانی امکان پذیر است، که هرج و مرج و ناامنی پایان پذیرفته باشد، چه فقط هنگام از بین رفتن ترس است که کنجکاو و احتیاج به ابداع و اختراع بکار می افتد و انسان خود را تسلیم غریزه می کند که او را به شکل طبیعی در راه کسب علم و معرفت و تهیه وسایل بهبود زندگی سوق می دهد» (۸/ص ۳).

امنیت از دو جنبه قابل بررسی است: امنیت سیاسی و امنیت اقتصادی. امنیت سیاسی بر مبنای حکومتی دادگر و مبتنی بر عقلانیت، پایه گذاری می شود. در اینجا نقش «دین» در پدید آمدن یک حکومت اصیل و عدالت گستر، مشخص می شود. چنان که داوود(ع) در سایه الهامات دینی، توانست امنیت را برقرار کند؛ «یا دَاوُدُ اَنَا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ...» (ص: ۲۶)، دین اداره امور مردم را به خود آنان واگذار می کند: «...وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ...» (شوری: ۳۸) که این یعنی دموکراسی و بالطبع عدالت و امنیت نیز در سایه دموکراسی تأمین می گردد. از منظر امنیت اقتصادی، دین مالکیت را از آن خدا و بر مبنای قاعده تسلیط، مردم را بر اموال خود مسلط می داند و راههای ایجاد ثروت و صرف آن را که منجر به تعادل اقتصادی می شود، تبیین می کند.

جز این نیست که اگر در جامعه ای امنیت برقرار شود آن جامعه از نظر اقتصادی نیز متحول شده، برکات و نعمتها به سوی آن روانه می گردد. خداوند در قرآن کریم می فرماید: «وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ...» (نحل: ۱۱۲)، خداوند مثل شهری را می زند که در امنیت و امان بود و روزیش از هر سو فراوان می رسید.

خداوند برای قریه مورد مثل، سه صفت ذکر می نماید که این سه صفت متعاقب یکدیگرند: امنیت، اطمینان و رزق. قریه ای که دارای امنیت و ایمن از هجوم اشرار و چپاول اموال است، به ساکنان خود، اطمینان و آرامش می بخشد و آنان مستقر گشته پراکنده و متفرق نمی شوند. در این هنگام است که روزی و برکت به این قریه سرازیر گشته و کثرت نعمت، مانع تحمل مرارت و زحمات طاقت فرسای اهل آن در جهت کسب روزی می گردد (۱۱/ج ۲۴، ص ۲۹۶). تمدن جهانی که در قرآن وعده داده شده، دارای دو خصوصیت عمده است: یکی تمکین و استقرار دینی که برای انسانها پسندیده است و دیگری مبدل کردن ترس و تشویش به امنیت و آسودگی. چنان که در آیه شریفه می خوانیم:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا...» (نور: ۵۵) خداوند

به مومنین و نیکوکاران شما وعده داد که آنان را همانند پیشینیان خلافت بخشد و دینی را که برای ایشان پسندیده می‌داند بر ایشان مسلط نماید و امنیت را جایگزین ترس ایشان گرداند.

۳-۷ - آزادی و تسامح

یکی از عوامل مؤثر در پیشبرد تمدن، آزادی فکر و اندیشه است؛ به این معنا که متفکر بیندیشد و نتیجه فکر و اندیشه خود را ارایه کند. اگر فضا آزاد باشد و نقدها صورت گیرد، ثمره آن، پیشرفت روزافزون علم و فرهنگ خواهد بود ولی اگر بجای نقد، تکفیر و سرزنش و توهین نشست، فضایی ایجاد می‌شود که آزادی و پیشرفت‌ها سرکوب می‌گردد. هنگامی که غزالی، ابن سینا و فارابی را تکفیر کرد، این عمل باعث بدبینی‌ها و هجمات ناجوانمردانه‌ای به فلسفه شد. استبداد ضد تمدن است. خواه این استبداد از جانب حکومت باشد، خواه از جانب مردم.

چنان که گفتیم ساختار تمدن باید بر مبنای عقلانیت باشد. عقلانیت زمانی در خدمت تمدن سازی قرار می‌گیرد که فضایی بدور از تشویش و نگرانی جهت بروز خلاقیت‌های مختلف، مهیا گردد. آزادی موجب شکوفایی خلاقیت شده و در این راستا تمدن را می‌سازد. انبیاء پایه‌گذاران آزادی انسانند و به انسان آزادی عمل و اندیشه بخشیده‌اند. نخستین پایگاه آزادی انسان، آزادی او در عرصه عقیده است. «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (کهف: ۲۹)، بگو حق از جانب پروردگار شماسست، پس هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد کافر شود، حتی انبیاء نیز حق تحمیل عقیده خود بر دیگران را ندارند، «...وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ...» (ق: ۴۵)، تو وادارنده آنها به کاری نیستی. در مرحله آزادی سیاسی نیز اسلام به مسلمانان حق رای در شورای حکومت و امور دولت را واگذار کرده و آنها را در تعیین سرنوشت سیاسی خویش، آزاد گذاشته است (۷/ص ۳۴ و ۳۵).

نتیجه‌گیری

«دین»، عاملی مؤثر و کلیدی در تولید کردن، پرورش دادن و به ثمر رساندن تمدن است. با مطالعه تاریخ انبیای الهی در قرآن کریم و با عنایت به کوششهای آنان در جهت بسط «فرهنگ» و بنای «تمدن» به این مهم، پی خواهیم برد.

کسانی که دین را معارض تمدن و مانع پیشرفت آن دانسته اند، برداشت آنها ناشی از یک تلقی نادرست از مفهوم دین یا تمدن بوده است. «دین» نه تنها معارضت و معاندتی با «تمدن» ندارد، بلکه چنانکه تصریح گردید، عاملی کلیدی و بنیادین در توسعه و سازندگی «تمدن» است.

«دین» بشر را به سوی برپایی اجتماعی منسجم و منظم و بدور از پراکندگی و بی سامانی رهنمون گشته و با ارایه عقلانیتی متعالی، انسانها را در مسیر نیل به سعادت و رفاه به پیش می راند. با در نظر گرفتن مبادی مذهبی تمدن در می یابیم که در تمدنهای بزرگ، فعالیتهای اجتماعی، اعم از نظری و عملی و تجارب سیاسی، اقتصادی، اخلاقی، فکری و فلسفی، برخاسته از نوعی نگاه مذهبی و گرایش دینی است.

منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- نهج البلاغه
- ۳- آراسته خو، محمد، نقد و نگرش بر فرهنگ اصطلاحات علمی اجتماعی، چاپ سوم، انتشارات چاپخش، تهران، ۱۳۸۱.
- ۴- ابن خلدون، عبد الرحمن، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، ۲جلد، جلد ۱، چاپ هفتم، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۶۹.
- ۵- بازرگان، مهدی، دین و تمدن، چاپ دوم، انتشارات بعثت، تهران، ۱۳۵۲.
- ۶- توین بی، ارنولد، تاریخ تمدن (تحلیلی از تاریخ جهان از آغاز تا عصر حاضر)، ترجمه یعقوب آژند، چاپ اول، انتشارات مولی، تهران، ۱۳۶۲.
- ۷- حجازی، فخرالدین، نقش پیامبران در تمدن انسان، چاپ دوم، انتشارات بعثت، تهران، ۱۳۵۲.
- ۸- دورانت، ویل، تاریخ تمدن، ترجمه احمد آرام، ۱۰جلد، جلد ۱، چاپ دوم، انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۴۳.

- ۹- زمانی، مصطفی، **اسلام و تمدن جدید**، چاپ دوم، انتشارات کتابخانه صدر، تهران، ۱۳۴۸.
- ۱۰- زیدان، جرجی، **تاریخ تمدن اسلام**، ترجمه علی جواهر کلام، چاپ چهارم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۲.
- ۱۱- طباطبایی، محمد حسین، **ترجمه تفسیرالمیزان**، ۴۰ جلد، چاپ سوم، انتشارات مؤسسه مطبوعات دارالعلم، قم، ۱۳۶۳.
- ۱۲- قربانی، زین العابدین، **تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی**، چاپ اول، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۵۴.
- ۱۳- منتظری، حسینعلی، **درسهایی از نهج البلاغه**، ۳ جلد، جلد ۱، چاپ اول، نشر سرایی، قم، ۱۳۸۰.
- ۱۴- ولایتی، علی اکبر، **فرهنگ و تمدن اسلامی**، چاپ سوم، دفتر نشر معارف، قم، ۱۳۸۴.

